

ماجتهاد

پژوهش‌های فقهی

دوفصلنامه علمی - پژوهشی

سال ششم، شماره ۱۲، پاییز و زمستان ۱۴۰۱

تحلیل و بررسی کارکردهای مناسبت حکم و موضوع در برداشت عرفی از روایات فقهی^۱

محمد علی راغبی^۲، علیرضا رستمی قفس آبادی^۳، علیرضا اصغری^۴

ماجتهاد
پژوهش‌های فقهی

چکیده

مناسبت حکم و موضوع رابطه‌ای است مبتنی بر ارتکازات عرف عقلا میان حکم و موضوع، که زمینه فهم عرفی این دو را بر اساس همین رابطه ایجاد می‌کند. برای این تناسبات، کارکردهای متعددی در فهم ادله وجود دارد که گردآوری و بررسی

تحلیل و بررسی کارکردهای مناسبت حکم و موضوع

تاریخ تأیید: ۴۰۱/۸/۱۵

۱. تاریخ دریافت: ۴۰۱/۵/۱۰

۲. دانشیار گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی دانشکده الهیات و معارف اسلامی دانشگاه قم، ایران. (نویسنده

مسئول)
ma.raghebi@yahoo.com

۳. استادیار گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی دانشکده الهیات و معارف اسلامی دانشگاه قم، ایران.

ali.ebnebrahim@gmail.com

۴. دانشجوی دکتری گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی دانشکده الهیات و معارف اسلامی دانشگاه قم، ایران.

asmz8236@gmail.com

آن، با تکیه بر آثار فقها، محور اصلی این نوشتار است. از جمله موارد کارکرد مناسبات حکم و موضوع، عبارتند از: انصراف، الغای خصوصیت، تنقیح مناط، تصحیح اولویت، تبیین حدود ملاک، تبیین کیفیت دخالت عنوان در حکم، رفع اجمال، ایجاد جمع عرفی، قوت و ضعف ظهور، تعیین انحلالی بودن یا مجموعی بودن عام، انتزاع حکم وضعی از حکم تکلیفی، دخالت و عدم دخالت علم در موضوع حکم، ارتباطی یا استقلالی بودن مرکبات، و روشن نمودن حقیقی یا خارجی بودن قضایا. تحلیل کارکردها نشانگر آن است که فقها در صورتی مناسبت حکم و موضوع را حجت می‌دانند که نزد عرف به حد ظهور برسد.

واژگان کلیدی: مناسبات، حکم و موضوع، انصراف، ارتکاز، عرف.

مقدمه

هدف از خطابات شرعی، رساندن پیامی به عرف برای عمل کردن ایشان به آن است، و شارع برای بیان مراد خویش، تا زمانی که به خلاف آن تصریح نکرده باشد، راهی جز راه متعارف را انتخاب نکرده است. از این رو، برای فهم مراد شارع و گستره آن - چه در ناحیه موضوع خطاب و چه در ناحیه حکم - افزون بر توجه به معنای الفاظ، باید قراین و ارتکازات عرفی نیز لحاظ شود؛ که از مهم‌ترین آن‌ها، ارتکازات عرف در باره ارتباط موضوع و حکم است. یعنی عرف، موضوع و حکم را چگونه می‌فهمد؟ و چه موضوعی را در چه گستره‌ای متناسب با حکم می‌داند و بالعکس؟ برای نمونه، هنگامی که شارع می‌گوید: «روزه بر مریض واجب نیست»، اطلاق ظهور وضعی لفظ «مریض»، در بر گیرنده سه دسته مریض است: مریضی که روزه برای او ضرر دارد، مریضی که روزه برای او ضرر ندارد، و مریضی که روزه برای او سودمند است. اما از دید عرف، تناسب حکم ترخیص و عدم وجوب روزه، با مریضی است که روزه برایش ضرر دارد. بنابراین، به سبب قرینه «تناسب حکم و موضوع»، لفظ «مریض» در «مریضی که روزه برایش ضرر دارد»، ظهور به قرینه می‌یابد؛ و یا حداقل از مریضی که روزه برای او نفع دارد، انصراف دارد.

شایان توجه است که از یک سو، مهم‌ترین منابع فهم دین، کتاب و سنت‌اند که در چهارچوب الفاظ و خطابات بیان شده‌اند و از دیگر سو، قرینه «تناسب حکم و موضوع» از ریشه‌ای‌ترین و فراگیرترین قراین فهم کلام است. اما با این همه، در کتاب‌های اصولی رایج، فصلی جداگانه به این بحث، اختصاص نیافته و گاه در لابه‌لای مباحث و بیشتر، در کتاب‌های

فقهی به آن اشاره شده است. در سال‌های اخیر نیز، پژوهش‌هایی در این زمینه سامان یافته است؛ اما هنوز ابعاد مختلف این قرینه نیاز به بحث و بررسی دارد.

پیشینه

اصطلاح مناسبت بین حکم و موضوع، گرچه به این عنوان، در آثار فقهای پیشین مطرح نبوده است. تنها می‌توان موارد معدودی را یافت که احتمال دارد بر همین اساس، حکم را به بخشی از موضوع اختصاص داده یا از موضوعی به موضوع دیگر سرایت داده باشند، یا حداقل می‌توان حکم گفته شده را با مناسبت حکم و موضوع تقریب نمود. برخی از این موارد را در کلمات ابن ادریس در بحث تعزیر^۱، علامه حلی در بحث کفن نمودن مرده با پوست حیوان^۲، و بحث طهارت محل نماز و تیمم^۳ می‌توان مشاهده نمود. در مقابل، این مبحث با همین اصطلاح و مرادف‌های آن در کلمات فقیهان و اصولیان پسینی متأخر به کرات به کار رفته است و موارد بسیاری از تطبیقات این قاعده در منابع فقهی آمده است.^۴ همچنین در کتب اصولی، از این قرینه استفاده شده است.^۵ در برخی از آثار معاصر فقهی و اصولی نیز ضمن ارائه تعریفی از این قرینه، به مواردی از کارکردهای آن اشاره شده است.^۶ همچنین مقالاتی در این زمینه به نگارش درآمده است. از جمله «مناسبات حکم و موضوع و نقش آن در فهم ادله»^۷، به قلم آقای علیزاده؛ «مناسبت حکم و موضوع، کارکردها و سازوکارهای تشخیص در بیان فقیهان»^۸، به قلم آقایان علیشاهی و ارژنگ؛ «چالش‌های احتمالی مناسبت حکم و موضوع در استنباط

مباحث
پژوهش‌های قضایی

تحلیل و بررسی کارکردهای مناسبت حکم و موضوع

۱. حلی، السرائر، ج ۳، ص ۴۶۶.

۲. حلی، تذکرة الفقهاء، ج ۲، ص ۶.

۳. حلی، مختلف الشیعة، ج ۱، ص ۴۳۲.

۴. برای نمونه در موسوعه محقق خویی حدود ۱۲۰ مورد این اصطلاح به کار رفته است.

۵. ذیل مباحثی چون آیه نبأ، حدیث رفع، روایات استصحاب، قاعده فراغ و اخبار علاجیه.

۶. به عنوان نمونه ن. ک: علیدوست، فقه و عرف.

۷. مطالعات اصول فقه امامیه، بهار و تابستان ۱۳۹۸، شماره ۱۱.

۸. فقه و اصول، زمستان ۱۳۹۱، شماره ۹۱.

احکام»^۱، به قلم آقایان علیشاهی، و دهقان؛ «تناسب میان حکم و موضوع با نگاهی به کارکرد ابزاری عرف»^۲ به قلم آقایان علیشاهی، دهقان و بهمن پوری؛ «قرینه مناسبت حکم و موضوع و کارایی آن در استنباط احکام»^۳، نوشته آقای اسفندیاری؛ «تناسب حکم و موضوع در نظرهای فقهی و اصولی امام خمینی»^۴، نوشته آقای منتظر قائم؛ و «کاوشی نوین در تناسبات بین حکم و موضوع»^۵، نوشته سید موسی شبیری زنجانی.

نوآوری مقاله پیش رو نسبت به نوشته‌های پیشین، عبارتند از: ۱. تتبع معتنابه نقش‌های متنوع و متعدد قرینه مناسبت حکم و موضوع؛ ۲. عنوان بندی نقش‌های این قرینه و پرداختن به توضیح نقش؛ ۳. تطبیقات و مثال‌های فقهی، فراوان‌تر از نوشته‌های پیشین؛ ۴. توجه ویژه به کارکردهای قرینه مناسبت به جهت ارائه اهمیت زیاد این قرینه؛ ۵. بیان ریشه، ضابطه تشخیص، معیار حجیت و ماهیت این قرینه با نگاه و تحلیل و بررسی کارکردها و تطبیقات.

مفهوم شناسی

«تناسب بین حکم و موضوع» رابطه‌ای عرفی میان حکم و موضوع است که سبب می‌شود از لفظ، موضوع متناسب با حکم، یا حکم متناسب با موضوع، به ذهن متبادر شود. این مناسبت، قرینه‌ای لبی است که در کلام لفظی برای آن وجود ندارد و قرینه بودن آن به اتکای ارتکاز عرفی و عقلایی درک می‌شود. به عنوان نمونه اگر در شریعت گفته شود: «اگر مردی بمیرد، باید دفن شود»، عرف با توجه به تناسبات حکم و موضوع، از لفظ «مرد»، مطلق انسان را می‌فهمد؛ زیرا حکم و وجوب دفن با مطلق انسان مناسبت دارد و همین تناسب، سبب توسعه موضوع به مطلق انسان می‌شود.^۶

«انصراف»، انس ذهنی میان لفظ و بخش مشخصی از معنای لفظ، و یا انس ذهنی بین

۱. مطالعات فقه اسلامی و مبانی حقوق، پاییز و زمستان ۱۳۹۹، شماره ۴۲.
۲. فصلنامه جستارهای فقهی و اصولی، تابستان ۱۳۹۶، شماره ۷.
۳. فصلنامه کاوشی نو در فقه، بهار ۱۳۹۶، شماره ۱.
۴. فقه و مبانی حقوق اسلامی، پاییز و زمستان ۱۳۹۸، شماره ۲.
۵. پژوهش‌نامه اصول فقه اسلامی، سال ۱۳۹۸، شماره ۲.
۶. ر.ک: حسینی، الدلیل الفقہی تطبیقات فقهیة، ص ۱۷۵؛ سنقر، المعجم الأصولی، ج ۲، ص ۵۲۸؛ حسینی، محمد، معجم المصطلحات الاصولیة، ص ۱۵۸.

لفظ و یکی از معانی لفظ است که سبب ظهور در همان بخش یا معنا، و عدم ظهور در غیر آن می‌شود؛ و یا حداقل این است که ظهور لفظ را نسبت به بخش معینی از بین می‌برد. مثلاً از شنیدن کلمه «حیوان»، ذهن به غیر انسان انصراف پیدا کرده و خود انسان به ذهن نمی‌آید. درحالی‌که حیوان، انسان را نیز شامل می‌شود.^۱

«الغای خصوصیت»، توسعه حکم به جهت عدم دخالت خصوصیت مذکور در دلیل است. این عدم دخالت، از تناسب حکم و موضوع به دست می‌آید. برای نمونه، در عبارت «رجل شکَّ بین الثَّلاث و الأربع»، مراد از «رجل»، «انسان» است؛ زیرا با توجه به تناسب حکم و موضوع، ذکر «رجل» از باب مثال بوده و از آن الغای خصوصیت می‌شود.^۲

«تنقیح مناط» را گروهی از اهل فن، استخراج ملاک حکم از خطاب شارع، برای تعمیم دادن آن به موارد مشابه می‌دانند.^۳ از این منظر، تنقیح مناط در جایی مطرح می‌شود که شارع، حکم واقعه‌ای را در ضمن اوصافی بیان نموده و مجتهد یقین دارد بعضی از این اوصاف در تعلق حکم به موضوع و یا واقعه دخالت ندارد؛ به همین دلیل از راه شناسایی و حذف آنها، مناط حقیقی حکم شارع را به دست آورده و از این طریق دامنه حکم را گسترش می‌دهد و موضوعات دیگری را که در مورد آن نص وارد نشده است، در زیر مجموعه آن داخل می‌نماید.

کارکردهای مناسبات حکم و موضوع

عملکرد و نقش مناسبات حکم و موضوع، در چهارده سرفصل در ادامه می‌آید:

۱. انصراف

گاهی لفظ از نظر معنای موضوع له، در محدوده‌ای شمول دارد، ولی بر اساس مناسبات حکم و موضوع که غالباً ناشی از ارتکازات عرفی است، در بخشی از معنای موضوع له ظهور

۱. ر.ک: حسینی، محمد، الدلیل الفقہی تطبیقات فقہیة، ص ۸۹؛ صنفور، المعجم الأصولی، ج ۱، ص ۳۷۷؛

ملکی اصفهانی، فرهنگ اصطلاحات اصول، ج ۱، ص ۱۸۸.

۲. بدری، معجم مفردات اصول فقہ، ص ۸۱؛ مرکز اطلاعات اسلامی، فرهنگ نامه اصول فقہ، ص ۲۳۶.

۳. ملکی اصفهانی، فرهنگ اصطلاحات اصول، ج ۱، ص ۱۹۹؛ عثمان، القاموس المبین، ص ۱۱۴؛ راسخ،

معجم اصطلاحات اصول الفقہ، ص ۵۴.

پیدا می‌کند. بنابراین در انصراف لازم است که اولاً لفظ به خودی خود، صلاحیت انطباق بر آنچه منصرف از اوست را داشته باشد^۱؛ و ثانیاً ظهور در آنچه منصرف به اوست به گونه‌ای باشد که مانع از ظهور لفظ در شمول شود.^۲

باید توجه کرد انصراف ناشی از مناسبت حکم و موضوع به طور معمول نه تنها اثبات حکم ضد برای آنچه منصرف از اوست را موجب نیست، بلکه حتی حکم دلیل را نیز از آن نفی نمی‌کند؛ و چنین انصرافی فقط مانع شمول دلیل نسبت به مورد منصرف عنه است. به عبارت دیگر دلیل نسبت به آن ساکت است. مانند اینکه وقتی گفته می‌شود «أكرم العلماء» از عالم فاسق انصراف دارد، به این معنی نیست که بزرگداشت او حرام است، و یا حتی واجب نیست. بلکه تنها استفاده می‌شود دلیل متذکر او نبوده، و نسبت به او ساکت است.^۳ برای مثال در روایت «سَأَلْتُ أَبَا إِبرَاهِيمَ عليه السلام عَنِ الْمَرِيضِ يُرْمَى عَنْهُ الْجِمَارُ قَالَ نَعَمْ يُحْمَلُ إِلَى الْجَمْرَةِ وَيُرْمَى عَنْهُ»^۴، اگرچه لفظ مریض شامل هر مریضی است، اما تناسب حکم و موضوع اقتضا می‌کند منظور مریضی باشد که نتواند به وظیفه‌اش عمل کند. یعنی مریضی که در طول مدت وقت عمل مریض باشد، و مریضی او هم به صورتی باشد که نتواند به خودی خود، کار را انجام دهد. وجه این تناسب نیز همان ارتکاز عقلایی در مورد عذر مریض از عمل به وظیفه است.^۵

۲. الغای خصوصیت

گاهی لفظ از نظر معنای موضوع له دارای خصوصیت است، ولی عرف بر اساس مناسبت حکم و موضوع، خصوصیت مذکور در دلیل را دخیل در حکم نمی‌بیند و آن خصوصیت را الغا می‌کند که منجر به توسعه دلیل می‌شود. در حقیقت در این موارد، عرف موضوع را مفهوم جامع بین فرد خاص و سایر افراد تلقی نموده، و ذکر خاص را از باب مثال به حساب

ما مجتهد
پروفسورهای قمی

سال ششم، شماره ۱۲، پاییز و زمستان ۱۴۰۱

۱. همو، درس خارج اصول، جلسه ۱۸؛ همو، درس خارج نکاح، جلسه ۳۸۲.
۲. همو، درس خارج نکاح، جلسه ۲۴۴.
۳. شبیری زنجانی، تقریرات جلسات عصر، اردیبهشت ۱۳۹۷، ص ۵۸۸۵.
۴. کلینی، الکافی، ج ۴، ص ۴۸۵.
۵. برای آگاهی از عدم اطلاق از ناحیه مریض، ن. ک: عراقی، شرح تبصرة، ج ۴، ص ۲۲۰.

می‌آورد. از آنجا که الغای خصوصیت بر اساس فهم عرفی اتفاق می‌افتد، نیازمند تخصص در فقه یا اطلاع از مبانی شرع نیست؛ بلکه فقیه با دید عرفی اش باید الغای خصوصیت کند. مسئله اشتراک احکام یکی از صغریات و تطبیقات مسئله الغای خصوصیت است. اشتراک احکام گاهی به لحاظ مرد و زن است؛ به این معنا که حکم بین مردان و زنان مشترک است. و گاهی به لحاظ موجودین و معدومین است؛ به این معنا که حکم، به افراد موجود در زمان شارع اختصاص نداشته، بلکه در حق آیندگان نیز ثابت است. و گاهی به لحاظ مخاطب و غیرمخاطب است؛ به این معنا که حکم به مخاطب اختصاص نداشته، بلکه در حق غیر او نیز از سایر افراد موجود در زمان خطاب ثابت است که از این مورد به اشتراک احکام بین حاضرین و غایبین نیز تعبیر می‌شود.

عرف بر اساس مناسبات حکم و موضوع در بسیاری موارد مانند روایت ابی بصیر که می‌فرماید: «سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الرَّجُلِ يَشُكُّ وَهُوَ قَائِمٌ لَا يَدْرِي رَكَعَ أَمْ لَمْ يَرَكَعَ قَالَ يَرَكَعُ وَيَسْجُدُ»^۱ از تعبیری مثل «رجل» الغای خصوصیت می‌کند و حکم مذکور را برای زنان نیز ثابت می‌داند. هرچند در برخی موارد نیز برای «رجل» خصوصیتی می‌بیند، یا احتمال می‌دهد که بر اساس آن نمی‌توان حکم را شامل زنان نیز دانست. برای مثال عرف در مثل حکم به جهاد، از عنوان «رجل» الغای خصوصیت نمی‌کند.

۳. تنقیح مناط

در برخی موارد فرد متخصص و مطلع از شالوده‌های شرع، می‌تواند با بررسی مجموع نمونه‌های مشابه که خود مقنن ذکر کرده و با در نظر گرفتن جهات مختلف و مناسبات حکم و موضوع، کلیتی قانونی به دست آورد و بر اساس آن حکم موارد دیگر را کشف کند. باید توجه کرد تنقیح مناط در اصطلاح فقط بر مواردی اطلاق می‌شود که مناط استنباط شود و از مواردی که مناط در خود دلیل مذکور است، به تنقیح مناط تعبیر نمی‌شود. برای مثال در مواردی از شبهات همراه با علم اجمالی مانند روایت سماعه که حضرت در مورد و ضو با

آب مشتبه می‌فرماید هر دو را بریز و تیمم کن^۱، شارع حکم به احتیاط کرده است. این موارد گرچه خصوصیتی دارد از جمله اینکه در مورد شبهه علم اجمالی قلیل در قلیل است، اما محقق داماد معتقد است می‌توان نظر شارع را بر احتیاط در علم اجمالی به عنوان قانون عام اصطیاد کرد.^۲

۴. تصحیح اولویت

قیاس اولویت بر برتری فرع نسبت به اصل در مناط حکم مبتنی است. به این معنا که اگر چه ملاک حکم به صورت تفصیلی مشخص نیست، اما عرف متوجه می‌شود هر چه باشد، فرع، نسبت به اصل در آن برتری دارد و لذا به حکم ثابت برای اصل، سزاوارتر است. بر همین اساس، تمسک به قیاس اولویت در جایی صحیح است که بتوان اولویت فرع بر اصل را در هر صورت کشف کرد. مناسبات حکم و موضوع می‌توانند در کشف این اولویت ایفای نقش کنند.

آیت الله شبیری در این زمینه می‌فرماید: «انجام طواف قبل از حلق یا تقصیر اگر از روی جهل باشد، طواف باطل است و باید اعاده شود اما کفاره‌ای بر عهده شخص نیست. و اگر از روی علم باشد، یک گوسفند کفاره دارد اما آیا طواف هم باطل است؟ یکی از ادله برای اثبات بطلان طواف در شخص عالم، تمسک به اولویت است. به این بیان که اگر طواف جاهل باطل، و اعاده بر او لازم باشد با توجه به تناسب بین حکم و موضوع طواف عالم به طریق اولی باید باطل باشد.»^۳

۵. تبیین حدود ملاک

از نظر بسیاری از علما قدرت، شرط تکلیف است و تکلیف نمودن ناتوان صحیح نیست.^۴ در نتیجه خطابات و ادله تکالیف شامل ناتوانان نخواهد بود. در عین حال ممکن است قدرت در

۱. همان، ص ۱۰.

۲. محقق داماد، المحاضرات (مباحث اصول الفقه)، ج ۲، ص ۷۲.

۳. شبیری زنجانی، درس خارج حج، جلسه ۱۹۹.

۴. در قبال امام خمینی که نظریه خطابات قانونیه را مطرح کرده و قائل به اشتراک احکام بین توانا و ناتوان شده است (خمینی، جواهر الأصول، ج ۳، ص ۳۱۵)، اکثر علما قدرت را شرط فعلیت تکلیف می‌دانند. برای نمونه ر.ک: روحانی، منتقى الأصول، ج ۱، ص ۴۱۷؛ نایینی، فوائد الأصول، ج ۱، ص ۱۸۷.

ملاک نقشی نداشته باشد و عمل، حتی برای ناتوان نیز دارای ملاک باشد. البته قدرت گاهی در ملاک نیز دخیل است. برای مثال کسی که دست ندارد، توان استفاده از دستکش در زمستان را ندارد و استفاده از دستکش برای او ملاکی هم ندارد. اما کسی که تنها مشکلش این است که پول لازم برای خرید دستکش را ندارد، اگرچه قادر به استفاده از آن نیست، اما روشن است که همچنان استفاده از دستکش برای او دارای ملاک است.

آنچه گفته شد نسبت به مقام ثبوت است. اما اینکه در مقام اثبات بر چه اساسی می‌توان وجود ملاک را کشف کرد، محل اختلاف است. یکی از راه‌های اتفاقی میان دانشمندان، وجود خطاب و تکلیف است؛ اما در صورت نبود خطاب و تکلیف (مثل موارد عدم قدرت و ناتوانی) می‌توان وجود ملاک را بر اساس مناسبات حکم و موضوع کشف کرد. برای نمونه، اگر شارع بفرماید: «اگر می‌توانی، غریق را نجات بده.» گرچه این کلام نسبت به حالت ناتوانی اطلاق ندارد و نمی‌توان از این خطاب، برای صورت ناتوانی، کشف ملاک کرد، اما با توجه به تناسب حکم و موضوع، عرف هنگامی که شخصی ناتوان از نجات دیگری شود، ملاک را کشف می‌کند. بنابراین می‌گوید ملاک و مصلحتی فوت شد، و نمی‌گوید با ناتوانی وی، اصل مأموریه در فرض قدرت، بی‌مصلحت شد. نتیجه اینکه اگرچه تکلیف به توانمندان اختصاص دارد، و ناتوانان تکلیف ندارند، اما مواردی که از نظر عرف قدرت در تنجز تکلیف دخالت دارد نه در ملاک، مکلف نمی‌تواند خودش را عاجز کند.

علاوه بر کشف ملاک در فرض ناتوانی، یکی دیگر از تطبیقات، کشف ملاک در فرض تراحم است. شرط تراحم این است که تمام تکالیف متراحم دارای ملاک فعلی باشند. فقهای چون آیت الله شبیری، اطلاق ادله نسبت به فرض تراحم را منکرند و از این رو معتقدند نمی‌توان از آنها وجود ملاک را کشف کرد. اما گاهی بر اساس مناسبات حکم و موضوع می‌توان وجود ملاک همه اطراف را در فرض تراحم کشف کرد.^۱ بر همین اساس آیت الله شبیری می‌گوید: «می‌توان گفت اگر اجیر به عقد اجاره عمل نکند و به جای آن اعتکاف انجام دهد، اعتکاف او صحیح است؛ چراکه اعتکاف نیز ملاک دارد و این ملاک بر اساس مناسبات حکم و موضوع کشف شده است. به این بیان که عرف می‌بیند اعتکاف متراحم با عمل اجیر

۱. شبیری زنجانی، درس خارج اجاره، جلسه ۲۰۶.

به عقد اجاره، در ملاک و مطلوبیت تفاوتی با اعتکاف غیر مزاحم ندارد. بلکه یکی ملازم با یک مفسده‌ای هست، اما این باعث نمی‌شود که آن عمل در فرض تراحم عمل مبعوضی باشد، یا ملاکی در آن نباشد. مثل اینکه مولی عبد را به جهاد امر کرده باشد و عبد آن را ترک کند و نفس محترمی را که در حال غرق شدن بود نجات بدهد، عرف بر اساس ارتکازات می‌فهمد که مصلحت انقاذ غریق منوط به عدم تراحم با واجب اهم مثل جهاد نیست؛ بلکه در هر صورت ملاک و مصلحتی که در انقاذ غریق وجود داشت در اینجا هم وجود دارد.^۱

۶. تبیین کیفیت دخالت عنوان در حکم

در قضایای حملیه، اتحاد موضوع و محمول مهم است؛ اما از ظاهر قضیه قابل استفاده نیست که آیا ثبوتاً هم موضوع حکم، خود همان عنوان موضوع در قضیه است یا عنوان دیگری است که ملازم با آن است؟ دخالت عنوان مذکور در موضوع در حکم به صورت‌های مختلف قابل تصویر است که قضیه به خودی خود در هیچ کدام از آنها ظهور ندارد، و عرف بر اساس مناسبات حکم و موضوع آن را تعیین می‌کند:

الف) عنوان هیچ دخالتی در حکم نداشته و فقط برای اشاره به کنه موضوع بیان شده است، که از آن به «عنوان مشیر» تعبیر می‌شود. مانند «فَإِذَا أَرَدْتَ حَدِيثَنَا فَعَلَيْكَ بِهَذَا الْجَالِسِ»^۲؛ که عرف در اینجا می‌فهمد عنوان «جالس» در حکم دخالت ندارد و این طور نیست که اگر آن فرد ایستاد، حکم ثابت نباشد.^۳

ب) حدوث عنوان در حدوث حکم مؤثر است، اما بقای حکم به آن بستگی ندارد. مثل اینکه ملاقات با نجس موجب تنجیس می‌شود که حدوث نجاست در ملاقی به حدوث عنوان ملاقات بستگی دارد؛ اما بقایش به بقای آن مرتبط نیست و صرف حدوث، برای ثبوت و استمرار حکم کافی است؛ زیرا مناسبات حکم و موضوع اقتضا می‌کند ملاقات با نجاست،

۱. همو، درس خارج اعتکاف، جلسه ۲۲.

۲. عاملی، وسائل الشیعة، ج ۲۷، ص ۱۴۳.

۳. برای مواردی که فقها به جهت همین تناسبات، عنوان مأخوذ در دلیل را عنوان مشیر فهمیده‌اند. ر.ک: روحانی، فقه الصادق، ج ۱۸، ص ۱۱۶؛ مکارم، أنوار الفقاهة- کتاب النکاح، ص ۲۰۹؛ تبریزی، إرشاد الطالب، ج ۱، ص ۱۸۱؛ خویی، موسوعة الإمام الخوئی، ج ۱۲، ص ۲۴۱.

در لباس ایجاد آلودگی کرده که پس از ارتفاع ملاقات، باز هم آلودگی باقی است و بقای آلودگی دائر مدار بقای ملاقات نیست.^۱ مانند آیه شریفه «قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ»^۲ در مورد این آیه، دخالت عنوان این گونه است که ثبوتاً نفس تحقق مبدأ ظلم، علت حدوث و بقای حکم نرسیدن عهد به ظالم است.^۳

ج) حکم حدوثاً و بقائاً دائر مدار عنوان است. یعنی همان طور که حدوث عنوان موجب حدوث حکم است، بقای حکم هم به بقای عنوان است. مثلاً در قضیه «عالم احترام دارد» از تناسب حکم و موضوع فهمیده می شود که معیار احترام داشتن، چه در پدیدار شدن آن و چه در بقایش، علم است، و با عروض جهل، موضوع و جوب احترام منتفی می شود.^۴

۷. رفع اجمال

گاهی لفظ برگرفته در دلیل، از نظر وضع و لغت، معانی مختلفی برای آن محتمل است که به خودی خود در هیچ کدام از آنها ظهور ندارد؛ لذا دلیل لفظی مجمل است؛ اما مناسبات حکم و موضوع باعث می شود عرف یکی از آن معانی را متعین بداند و دلیل را در آن ظاهر ببیند. به تعبیر دیگر موجب رفع اجمال از دلیل می شود. مثلاً در آیه شریفه «وَ ابْتَلُوا الْيَتَامَى حَتَّىٰ إِذَا بَلَغُوا النِّكَاحَ فَإِنْ آنَسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْدًا فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ»^۵، احتمالات مختلف در معنای آیه و کلمات «حتی» و «اذا» مطرح شده است. از جمله اینکه آیا بعد از بلوغ هم امتحان لازم است؟ قرینه‌ای که دلیل را از اجمال خارج می کند تناسب حکم و موضوع است. برخی فقها معتقدند بر اساس مناسبات حکم و موضوع مشخص می شود که حتی بعد از بلوغ هم امتحان لازم است؛ چراکه عرف احتیاط لازم در اموال را با لزوم امتحان مناسب می بیند.^۶

مباحث
پژوهش‌های قضایی

تحلیل و بررسی کارکردهای مناسبات حکم و موضوع

۱. شبیری زنجانی، درس خارج نکاح، جلسه ۳۷۳.

۲. سوره بقره، آیه ۱۲۴.

۳. این مثال ضمن بحث مشتق در کتب اصولی متعدد مطرح شده است. برای نمونه ن. ک: خراسانی، کفایة الأصول، ص ۴۹؛ عراقی، نهاية الأفكار، ج ۱، ص ۱۳۹؛ طباطبائی حکیم، المحکم فی اصول الفقه، ج ۱، ص ۲۴۱؛ حکیم، حقائق الأصول، ج ۱، ص ۱۱۷؛ نایینی، فوائد الأصول، ج ۱، ص ۸۷.

۴. شبیری زنجانی، درس خارج اجاره، جلسه ۱۳۷.

۵. سوره نساء، آیه ۶.

۶. خمینی، کتاب البیع، ج ۲، ص ۹؛ نجفی، جواهر الکلام، ج ۲۶، ص ۱۸.

۸. ایجاد اجمال

گاهی مناسبات حکم و موضوع باعث اجمال لفظ می‌شود. در مواردی که اطلاق دلیل بر خلاف سیره عقلا یا ارتکازات آنهاست، گاه لفظ نسبت به مواردی که سیره و ارتکاز بر خلاف آنهاست اجمال پیدا می‌کند و نمی‌توان به شمول لفظ نسبت به آنها حکم کرد. همان‌طور که نمی‌توان به انصراف لفظ از آنها حکم کرد. مثلاً در روایت «سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ فِيَمَا يُخْرَجُ مِنَ الْمَعَادِنِ وَالْبَحْرِ وَالْغَنِيمَةِ وَالْحَلَالِ الْمُخْتَلِطِ بِالْحَرَامِ إِذَا لَمْ يُعْرَفْ صَاحِبُهُ وَالْكُنُوزِ الْخُمْسُ»^۱، گرچه ظاهر اولیه «إِذَا لَمْ يُعْرَفْ صَاحِبُهُ» این است که نقیض معرفت تفصیلی به صاحب مال است و موردی را شامل می‌شود که صاحب مال به علم تفصیلی مشخص نیست و به علم اجمالی مثلاً مردد بین دو سه نفر است، ولی ارتکازات عرفی و مناسبات حکم و موضوع باعث می‌شود نسبت به مورد مذکور اجمال پیدا کند؛ زیرا گرچه از نظر لغوی معرفت و عدم معرفت به شخص، نقیض یکدیگرند، اما در ارتکاز عرف این چنین نیست. مانند استخاره خوب است یا خوب نیست، که استخاره میانه داخل در هیچکدام نیست.^۲

۹. ایجاد جمع عرفی

اصل در تنافی بین دو دلیلی که نسبت بین آنها عموم و خصوص من وجه است و بین آنها هم ترجیحی وجود ندارد، تعارض و تساقط در ماده اجتماع است؛ چرا که هرکدام از آنها صلاحیت تقیید دیگری را دارند. مگر اینکه قرینه یا دلیلی بر یک طرف اقامه شود. گاهی مناسبات حکم و موضوع می‌تواند به جمع بین دو دلیل من وجه منجر شود. به عنوان نمونه آیت الله شبیری می‌فرماید: «نسبت بین ادله لقطه و ادله کنز، عموم و خصوص من وجه است. ادله لقطه اگرچه از جهت امکان تعریف، خاص هستند اما از این جهت که شیء پیدا شده دینه است یا غیر آن، اطلاق دارد. در مقابل ادله کنز اگرچه به خصوص دینه اختصاص

ماهنامه
پژوهش‌های فقهی

سال نهم، شماره ۱۳، پائیز و زمستان ۱۴۰۱

۱. صدوق، خصال، ج ۱، ص ۲۹۰.

۲. اصل عدم اطلاق روایت نسبت به علم اجمالی در کتب متعدد مطرح شده است. ن.ک: روحانی، فقه الصادق، ج ۷، ص ۴۴۳؛ مازندرانی، دلیل تحریر الوسیله - الخمس، ص ۳۱۶؛ کابلی، تعالیق مبسوطه، ج ۷، ص ۸۶، خویی، المستند فی شرح العروة الوثقی، الخمس، ص ۱۵۰؛ البته در درس خارج خمس آقای سید موسی شبیری زنجانی، سال دوم، جلسه ۱۳۳ با توضیحی که در متن آمده است بیان شده است.

دارند، اما از این جهت که امکان تعریف داشته باشد، اطلاق دارد. لذا باید در مادهٔ اجتماع که دَفینه با امکان تعریف است متعارض با شند، اما مناسبات حکم و موضوع باعث جمع بین آنها می‌شود به این صورت که هرچه امکان شناخت مالکش باشد، لقطه است و تعریفش لازم است؛ چه دَفینه باشد و چه غیر آن. و هر آنچه امکان شناخت مالکش نباشد تملکش جایز است؛ چه دَفینه باشد و چه غیر آن؛ چراکه از نظر عرف و بر اساس ارتکازات و مناسباتی که بین حکم و موضوع تشخیص می‌دهد محتمل نیست شارع به صرف دفن مال، احترام آن را الغاء کرده باشد، حتی اگر پیدا شدن صاحبش با تعریف، محتمل یا معلوم باشد. در ادلهٔ لقطه هم بسیار مستبعد است که در زمینهٔ امکان تعریف، شارع میان ظاهر و باطن فرق گذاشته باشد، و حکم لقطه مختص به ظاهر باشد و شامل دَفینه نشود؛ حتی در موردی که اگر تعریف شود مالک آن پیدا خواهد شد. بر همین اساس بین دو دلیل جمع می‌شود.^۱

۱۰. تعیین مصادیق

گاهی ممکن است برخی الفاظ در عین اینکه معنای مشخص و روشنی دارند، اما مصادیق معنای آنها در موارد مختلف متفاوت باشد. مناسبات حکم و موضوع در تعیین و تشخیص این مصادیق راهگشا است. برای مثال لفظ «ثقه» به معنای مورد اطمینان است، اما مصداق فرد مورد اطمینان به تناسب حکم و موضوع متفاوت است. فرد مورد اطمینان برای نجاری، کسی است که استاد ماهر در نجاری باشد، اما مورد اطمینان در نقل خبر کسی است که راستگو و ضابط باشد. حال اگر جایی گفته شود فلانی ثقه و مورد اطمینان است اما جهت آن مشخص نشده باشد، نمی‌توان گفت هر حکمی در هر مسئله‌ای بر ثقه و مورد اطمینان مترتب باشد بر او هم مترتب است! مثل اینکه در مواردی که حرمت به ذوات تعلق گرفته است، مانند «حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ»^۲ و «حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أَلْمِيَّةُ»^۳ به حسب هر شیء، منافع متناسب با همان شیء مورد نظر است؛ و مصداق محرومیت، با توجه به تناسب حکم و موضوع مشخص می‌شود. مثلاً تحریم در حرمت میته به خوردن مرده، و در حرمت

مباحثات
پژوهش‌های قضایی

تحلیل و بررسی کارکردهای مناسبات حکم و موضوع

۱. شبیری زنجانی، درس خارج خمس، سال دوم، جلسه ۹۵.

۲. سورهٔ نساء، آیه ۲۳.

۳. سورهٔ مائده، آیه ۳.

شطرینج به بازی با آن، و در حرمان از فلان غذا، به محرومیت از خوردن آن، و در حرمت امهات به لذات جنسی تعلق می‌گیرد.^۱

۱۱. قوت و ضعف ظهور

ظهور، امری تشکیکی است. ممکن است دلیل نسبت به معنایی ظهور بسیار قوی داشته باشد و ممکن است ظهور آن ضعیف باشد، که این مسئله در موارد متعدد، خصوصاً در فرض تنافی و تعارض، دارای اثر است. مناسبات حکم و موضوع در قوت و ضعف ظهور نقش دارد. برای مثال در مسئله نکاح نابالغ، روایاتی^۲ وجود دارد که بر لازم بودن عقد دختر و پسر نابالغ و عدم اختیار فسخ بعد از بلوغ دلالت دارند. در مقابل صحیحۀ محمد بن مسلم^۳ و روایت یزید کناسی^۴ عقد آنها را جایز شمرده و به آنها اختیار فسخ بعد از بلوغ داده است. ظاهر این دو دسته روایت متعارض به نظر می‌رسند. محقق خوئی برای رفع این تعارض می‌گوید: اطلاق روایات لزوم تزویج دختر بچه و پسر بچه توسط والدین شامل دو فرض می‌شود؛ فرض نابالغ بودن هر دو طرف، و فرضی که تنها یک طرف نابالغ است. اما صحیحۀ محمد بن مسلم اختصاص به فرضی دارد که هر دو نابالغ هستند. از این رو این صحیحۀ را مقید آن اطلاقات قرار داده، حکم به ثبوت خیار برای طرفین بعد از بلوغ در خصوص این فرض می‌شود. البته به شرط اینکه اجماعی برخلاف این مطلب نباشد.^۵

آیت الله شبیری در نقد ایشان می‌فرماید: «تقید اطلاقات به وسیله این روایت، بسیار مستبعد و غیر عرفی است. تناسبات حکم و موضوع در قوت و ضعف اطلاقات دخالت دارد

۱. تعیین مقدر در این آیات در کتب متعدّد مطرح شده است و با تعابیر مختلف اشاره به همین مناسبت دارند؛ مانند: کاظمی، مسالک الأفهام، ج ۳، ص ۲۱۴؛ اردبیلی، مجمع الفائدة والبرهان، ج ۱۱، ص ۲۷۵؛ قزوینی، ینایع الأحکام، ج ۲، ص ۱۳؛ نایینی، منیة الطالب، ج ۱، ص ۱۳۱؛ محقق داماد، کتاب الصلاة، ج ۲، ص ۴۳۳؛ سبحانی، الحج، ج ۳، ص ۲۳۶؛ شبیری زنجانی، درس خارج نکاح، جلسه ۳۱۶.
۲. صحیحۀ محمد بن اسماعیل بن بزيع (کلینی، الکافی، ۱۴۰۷ق، ج ۵، ص ۳۹۴، ج ۹)، صحیحۀ علی بن یقطین (طوسی، تهذیب الأحکام، ج ۷، صص ۳۸۱-۳۸۲، ح ۱۸)، صحیحۀ عبدالله بن صلت (کلینی، الکافی، ج ۵، ص ۳۹۴، ح ۶)، صحیحۀ ابو عبیده حذاء (کلینی، الکافی، ج ۵، ص ۴۰۱، ح ۴).
۳. طوسی، تهذیب الأحکام، ج ۷، ص ۳۸۲، ح ۱۵۴۳-۱۹.
۴. عاملی، وسائل الشیعة، ج ۲۰، ص ۲۷۸، ح ۲۵۶۲۶.
۵. خوئی، موسوعة الإمام الخوئی، ج ۳۳، صص ۲۲۶، ۲۲۸ و ۲۲۹.

و از این رو با توجه به این تناسبات، اطلاعات بسیار قوی است، به گونه‌ای که خیلی بعید از متفاهم عرفی است که بتوان آنها را به وسیله این روایت تقیید زد و گفت: تزویج صغیر توسط پدرش در فرض بالغ بودن طرف مقابل لازم است، و تزویج صغیره از سوی پدرش نیز در فرض بالغ بودن طرف مقابل لازم است و هیچکدام خیاری بعد از بلوغ ندارند. اما اگر پدر صغیره و پدر صغیر، این دو را در یک عقد به ازدواج هم در آورند، این تزویج لزوم ندارد و هر دو بعد از بلوغ می‌توانند آن را فسخ کنند.^۱

۱۲. تعیین انحلالی بودن یا مجموعی بودن عام

آیت الله شبیری در این زمینه می‌فرماید: «الفاظ عموم ممکن است به صورت انحلالی استعمال شده باشند. به این معنا که هر فرد از آن دارای حکمی مستقل از حکم سایر افراد است، و لفظ عام برای تجمیع همه آنها در لفظ واحد ذکر شده و گاهی به صورت مجموعی استعمال شده است. به این معنا که همه افراد به صورت مجموعه واحد لحاظ شده و موضوع حکم قرار گرفته‌اند، که در این صورت نسبت هر فرد به عام، نسبت جزء به کل است. انحلالی یا مجموعی بودن، علاوه بر تفاوت در این نوع آثار، موجب تفاوت معنای سایر اجزای قضیه نیز می‌شود. برای مثال در کلمه «نساءکم» اگر «کم» به صورت انحلالی لحاظ شده باشد، اضافه نساء به آن به معنای هم‌سر خواهد بود، و اگر به لحاظ مجموعی لحاظ شده باشد، نساء به معنای هم‌سر نیست؛ بلکه به معنای زن و جنس مؤنث در مقابل مرد است. تناسبات حکم و موضوع می‌تواند تعیین کننده لحاظ انحلالی یا مجموعی باشد. عرف در مثل آیه شریفه «نِسَاءكُمْ حَرِّثُ لَكُمْ»^۲ لفظ «کم» را به صورت انحلالی می‌فهمد. لذا معنای آیه شریفه این است که هم‌سران شما که شتراراهای شما هستند. اما در مثل آیه شریفه «فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَابْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَةَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ»^۳ می‌فهمد که «کم»

ما اجتهاد
پژوهش‌های قضایی

تحلیل و بررسی کارکردهای مناسبت حکم و موضوع

۱. شبیری زنجانی، درس خارج نکاح، سال پنجم، جلسه ۴۴۴.

۲. سوره بقره، آیه ۲۲۳.

۳. سوره آل عمران، آیه ۶۱.

به صورت مجموعی لحاظ شده است؛ و به معنای زنانی است که معتقد به مکتب و عقیده خاصی هستند، نه اینکه به معنای همسران باشد»^۱.

۱۳. قرینیت بر خلاف ظهور اولی

حمل لفظ بر غیر معنایی که در آن ظاهر است، نیازمند به قرینه است. مناسبات حکم و موضوع می‌تواند قرینه بر صرف لفظ از معنای اصلی شود. مثلاً صیغه نهی، ظاهر در حرمت است و صرف آن بر معنای دیگری غیر از حرمت به قرینه نیاز دارد. چنان که برخی در نهی از عبادت و معامله می‌نویسند: «اگر متعلق نهی، مقدمه برای رسیدن به چیز دیگری است و خودش مقصود اصلی نیست، منظور از نهی حرمت نیست. بلکه مراد از آن عدم ترتب آن اثر و مقصود اصلی است که از آن به حرمت وضعی تعبیر می‌شود. اما اگر متعلق نهی خودش مقصود اصلی باشد که مطلوب بالذات است، نهی از آن ظاهر در حرمت تکلیفی است. تفاوتی ندارد متعلق نهی عبادت باشد یا معامله. بنابراین نمی‌توان به طور کلی گفت هر جا متعلق نهی معامله باشد، نهی ظاهر در حرمت وضعی است و هر جا متعلق نهی غیر معامله باشد نهی ظاهر در حرمت تکلیفی است. بلکه باید بر اساس مناسبات حکم و موضوع تشخیص داد.»^۲

ما مجتهد
پروفسورهای قمی

۱۴. انتزاع حکم وضعی از حکم تکلیفی

برخی مثل شیخ انصاری به طور کلی احکام وضعی را منتزاع از احکام تکلیفی می‌دانند^۳ ولی در مقابل، برخی مثل آخوند خراسانی قائل به تفصیل بین احکام وضعی هستند.^۴ اما از نظر صغروی در مواردی که حکم تکلیفی بیان شده است، آیا حکم وضعی انتزاع می‌شود یا خیر؟ و اینکه حکم وضعی از چه چیزی انتزاع شده است؟ قراین و نکات دیگر مثل مناسبت حکم و موضوع تعیین کننده است؛ مثلاً در روایت «سَأَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ تَزَوَّجَ جَارِيَةً فَوَقَعَ بِهَا

لله شهم، شماره ۱۲، پاییز و زمستان ۱۴۰۱

۱. شبیری زنجانی، خارج نکاح، جلسه ۳۴.

۲. همو، خارج بیع، جلسه ۳۰۰.

۳. شیخ انصاری، فرائد الأصول، ج ۳، ص ۱۲۵.

۴. آخوند خراسانی، کفایة الأصول، ص ۳۹۹.

فَأَفْضَاها قَالَ عَلَيْهِ الْإِجْرَاءُ عَلَيْهَا مَا دَامَتْ حَيَّةً.^۱ برفرض ظاهر تعبیر «عَلَيْهِ الْإِجْرَاءُ عَلَيْهَا» حکم تکلیفی به وجوب پرداخت نفقه بر شوهر با شد، اما از حکم تکلیفی به وجوب انفاق، به تناسب حکم و موضوع، حکم وضعی کشف می‌شود. یعنی قبلاً حقی برای زن ثابت شده و لزوم انفاق به جهت همان حق می‌باشد و اینکه وجوب انفاق، حکم تکلیفی صرف باشد با فهم عرفی ناسازگار است.^۲

سایر کارکردها^۲

برای مناسبت حکم و موضوع کارکردهای بسیار دیگری را می‌توان در فقه یافت که به جهت عدم گنجایش مقاله، تنها به برخی از آنها اشاره می‌شود: ۱. مقدار ملاک عمل در مقایسه با عمل دیگر؛ ۲. دخالت و عدم دخالت علم در موضوع حکم؛ ۳. ارتباطی یا استقلال بودن مرکبات؛ ۴. تبیین حقیقی یا خارجی بودن قضایا؛ ۵. ایجاد مفهوم؛ ۶. کمک در تشخیص نقل صحیح؛ ۷. تشخیص مراتب حکم متناسب با مراتب اضطرار؛ ۸. تعیین وضعیت عطف؛ ۹. رفع قبح در حمل مطلق بر فرد نادر؛ ۱۰. تعیین نفسی یا طریقی بودن عنوان.

تحلیل کارکردهای مناسبت

از تحلیل و بررسی کارکردها و تطبیقات مناسبت حکم و موضوع می‌توان به نتایجی رسید. برخی از این نتایج عبارتند از:

۱. ماهیت مناسبت حکم و موضوع: با دقت در کارکردها و تطبیقات مذکور، به خوبی می‌توان به این رسید که مقایسه موضوع با حکم خود و تناسب میان آن دو، در حقیقت رفت و برگشتی را میان موضوع و حکم آن برای فقیه سامان می‌دهد، تا به شناخت رابطه مناسب و عرف‌پسند میان آن دو رسیده و از این رهگذر به تعیین گستره و قلمرو عرفی موضوع و حکم مسئله فقهی برسد. بنابراین فقیه به واسطه جمع بین موضوع و حکم و سنجش این دو به نوعی همگونی عرفی بین

۱. طوسی، تهذیب الأحکام، ج ۱۰، ص ۲۴۹.

۲. شبیری زنجانی، خارج نکاح، جلسه ۱۸۱.

۳. این مقاله مستخرج از رساله دکتری نویسنده است. برای مطالعه کامل و تفصیلی کارکردهای تناسب حکم و موضوع ن. ک: «بررسی مناسبت حکم و موضوع و کارکردهای آن در فقه امامیه».

آنها رهنمون می‌شود، و آن تناسب ایجاد مدلولی فراتر از آنچه در لفظ تصریح شده است را موجب می‌شود. مثلاً موضوع مریض متناسب با حکم جواز نیابت در رمی جمرات در حج، مریضی است که از انجام رمی معذور است؛ یا حکم متناسب با احترام و اکرام پدر و مادر، مطلق عدم ایذاء است نه صرف افّ نگفتن و مثال‌های دیگر مذکور در مقاله همین‌طور است.

۲. ریشهٔ مناسبات حکم و موضوع: مناسبات حکم و موضوع ناشی از ارتکازات عرفی است که منشأ آن ادراکات عقل بر صورت رفتار شایسته و بناها و سیره‌های عقلانی است. این مطلب را در تطبیقات مذکور به خوبی می‌توان دید و در این مثال هم مشهود است: اگر عامل در اثنای سفری که برای مضاربه و یا تجارت رفته است مریض شود و مرض مانع از عمل نباشد، آیا می‌تواند مخارج معالجه در سفر را از سرمایه کسر کند؟ تعبیر روایت این است که هر مقدار که عامل در سفر خرج نموده، از سرمایه برداشته می‌شود.^۱ بنابراین مقتضای جمود بر تعبیر روایت این است که عامل می‌تواند تمام مخارجی را که برای معالجه متحمل شده، از سرمایه بردارد و فرقی هم بین انواع مریضی و مخارج مرتبط با آن نیست. اما این اطلاق، خلاف ارتکازات عرف در تناسب بین حکم و موضوع است. لذا با توجه به ارتکازات عرف باید گفت به طور متعارف در خیلی از سفرها افراد دچار کسالت و مریضی‌های متعارفی مانند سرما خوردگی می‌شوند (به خصوص در گذشته که سفرها سخت بوده و افراد دچار کسالت‌هایی می‌شده‌اند) و احتیاج به معالجه پیدا می‌کنند، و قهراً مخارج معمول و متعارفی نیز برای این امر صورت می‌گیرد. این گونه مخارج را می‌توان از سرمایه کم کرد و ضررش متوجه مالک است و بر عهدهٔ عامل نیست. اما در جایی که معالجه مستلزم خرج‌های غیرمتعارف است، صوری قابل تصویر است که در برخی از آن صور نمی‌توان جواز کسر آن مخارج را از روایت استفاده کرد. مثلاً اگر مالک به مسافرت امر نکرده است، بلکه تنها اذن به معامله در حضر و سفر داده است، ولی عامل مسافرت را انتخاب نموده و آنجا مبتلا به مریضی غیرمتعارف شده که هزینهٔ معالجه هم غیرمتعارف می‌باشد، استفاده جواز کسر مخارج معالجهٔ عامل از روایت، با توجه به مناسبت حکم و موضوع مشکل است.

بله؛ اگر از سویی مالک به مسافرت امر کرده است و عامل به دلیل امر او مسافرت نموده،

۱. کلینی، الکافی، ج ۵، ص ۲۴۱.

و سپس مبتلا به چنین مریضی غیر متعارفی شده است که مستلزم مخارج غیر متعارف است، و از دیگر سو ابتلای عامل به چنین مرض و لزوم چنین مخارجی به گونه‌ای نبوده که اصلاً برای مالک قابل پیش‌بینی نبوده و تصور آن را هم نمی‌کرده است، ممکن است گفته شود عامل می‌تواند مخارج معالجه را از سرمایه کم کند.

۳. تشخیص مناسبات حکم و موضوع: از ملاحظه موارد مذکور در مقاله - که ادعای مناسبت حکم و موضوع در آنها شده است - روشن می‌شود که مناسبت، شخصی نیست. بنابراین مناسبات حکم و موضوع در جایی است که مطابق فهم و ارتکازات عقلاً باشد. به صورتی که متعارف مردم آن را تأیید کنند و بفهمند؛ نه اینکه شخصی مناسبت را بفهمد و دیگری نفهمد. مثلاً از جمله «لا تَقْل لهما ف» متعارف مردم به راحتی می‌فهمند که مثلاً نباید به پدر و مادر سیلی زد و این مدلول، مطلبی نیست که شخصی باشد، بلکه به هر کس گفته شود، مطلب مذکور را می‌فهمد. همانطور که شهید صدر می‌گوید افرادی که زندگی اجتماعی دارند در کنار آگاهی‌ها و نقطه نظرهایی که موجب تمایز و تشخیص فرد از دیگران است، آگاهی مشترک و زمینه ذهنی عمومی‌ای در میان‌شان پدید می‌آید و که تشکیل دهنده بنیادی است برای برداشت‌های عمومی و دریافت‌های مشترک در صحنه‌های متعددی که صحنه تشریح و قانون‌گذاری نیز از آن جمله است.^۱

۴. حجیت مناسبات حکم و موضوع: مناسبت حکم و موضوع در جایی تبعیت شده و حجت است که به حد ظهور برسد؛ به گونه‌ای که عرف در آن شک و شبهه و پرسش نکند. البته وضوح مطلب مستفاد از مناسبت نسبت به ادله، گاهی مختلف است. اما معیار این است که متعارف نسبت به آن مطلب، شک و تردید نکند. بنابراین اگر مثال‌های مذکور در مقاله دقت شود در تمام آنها مناسبت به گونه‌ای است که از نظر عرفی به حد ظهور می‌رسد. مثلاً در جمله «رجل شک بین الثلاث و الأربع» اگر گفته می‌شود به مناسبت حکم و موضوع «رجل» خصوصیت ندارد و مطلق انسان اعم از مرد و زن مراد است، به جهت این است که با توجه به ارتکازات عرف «رجل» ظهور در مطلق انسان دارد. در حالی که اگر مثلاً گفته شود «النفر الی الجهاد واجب علی کل رجل» ظهور عرفی در مطلق انسان ندارد.

۱. صدر، همراه با تحوّل اجتهاد، ص ۳۰.

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

مناسبت حکم و موضوع، رابطه‌ی عرفی میان این دو است که فقیه را در شناخت گستره‌ی عرفی موضوع و حکم کمک می‌کند. این قرینه، بسیار فراگیر و در سراسر فقه با کارکردهای متعدد، اثرگذار است. این آثار عبارتند از:

۱. لفظ، بر اساس مناسبات حکم و موضوع در بخشی از معنای موضوع‌له، یا در معنای فراخ، ظهور پیدا می‌کند.
 ۲. در برخی موارد، فرد متخصص و آگاه به مبانی شرع، می‌تواند با بررسی مجموع اشباه و نمونه‌هایی که خود مقنن ذکر کرده و با در نظر گرفتن جهات مختلف و مناسبات حکم و موضوع، کلیتی قانونی را به دست بیاورد، و بر اساس آن حکم، موارد دیگری را نیز کشف کند.
 ۳. عرف بر اساس مناسبات حکم و موضوع، حد و حدود ملاک را تشخیص می‌دهد.
 ۴. گاهی لفظ مجمل است؛ اما مناسبات حکم و موضوع باعث می‌شود عرف معنایی را متعین بداند و دلیل را در آن ظاهر ببیند، و در نقطه‌ی مقابل گاهی مناسبات حکم و موضوع باعث می‌شوند که لفظ مجمل شود.
 ۵. گاهی مناسبات حکم و موضوع می‌تواند به جمع عرفی بین دو دلیل متعارض منجر شود.
 ۶. مناسبات حکم و موضوع در تعیین و تشخیص مصادیق الفاظ که در موارد مختلف، متفاوت است راهگشاست.
 ۷. از مسائلی که در قوت و ضعف ظهور نقش دارد، مناسبات حکم و موضوع است.
 ۸. تناسبات حکم و موضوع می‌تواند تعیین‌کننده‌ی لحاظ انحلالی یا مجموعی باشد.
 ۹. این مناسبات می‌تواند قرینه بر حمل لفظ از معنای ظاهر شود.
 ۱۰. گاهی این مناسبات، منشأ انتزاع حکم وضعی از حکم تکلیفی هستند.
 ۱۱. فهم دخالت و عدم دخالت علم به موضوع، در ثبوت حکم در بسیاری از موارد به واسطه‌ی مناسبات حکم و موضوع است.
- منشأ این مناسبت، ارتکازات عرف در ارتباط بین حکم و موضوع است، و در صورتی حجت می‌شود که متعارف مردم به گونه‌ای آن را بفهمند که شک و شبهه در آن راه نداشته باشد، نه اینکه برداشت شخصی باشد.

منابع و مآخذ

* قرآن کریم.

۱. ابن بابویه، شیخ صدوق، محمد بن علی، الخصال، قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۶۲ش.
۲. اردبیلی، احمد بن محمد، مجمع الفائدة و البرهان في شرح إرشاد الأذهان، قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۰۳ق.
۳. انصاری، مرتضی، فرائد الأصول، قم: مجمع الفكر الإسلامي، ۹، ۱۴۲۸ق.
۴. بدری، تحسین، معجم مفردات أصول الفقه المقارن، تهران: انتشارات فرهنگ مشرق زمین، ۱۴۲۸ق.
۵. حر عاملی، محمد بن حسن، تفصیل وسائل الشیعة إلى تحصیل مسائل الشریعة، قم: مؤسسه آل البيت علیهم السلام لإحياء التراث، ۱۴۰۹ق.
۶. حسینی روحانی، محمد، منتقى الأصول، قم: دفتر معظم له، ۱۴۱۳ق.
۷. حسینی روحانی، محمد صادق، فقه الصادق علیه السلام، قم: دار الكتاب و مدرسه امام صادق علیه السلام، ۱۴۱۲ق.
۸. حلی، علامه، حسن بن یوسف، تذکرة الفقهاء، قم: مؤسسه آل البيت علیهم السلام لإحياء التراث، ۱۴۱۴ق.
۹. خراسانی، محمد کاظم، درر الفوائد في الحاشية على الفرائد، تهران: مؤسسه چاپ و نشر، ۱۴۱۰ق.
۱۰. _____، كفاية الأصول، قم: مؤسسه آل البيت علیهم السلام لإحياء التراث، ۱۴۰۹ق.
۱۱. خوئی، ابوالقاسم، موسوعة الإمام الخوئي، قم: مؤسسه احياء آثار امام الخوئي، قم، ۱۴۱۸ق.
۱۲. شبیری زنجانی، موسی، دروس خارج اصول، اجاره، اعتكاف، حج، صوم، و نکاح، قم: مؤسسه رای پرداز.
۱۳. راسخ، عبد المنان، معجم اصطلاحات أصول الفقه، بیروت: دار ابن حزم، ۱۴۲۴ق.
۱۴. سبحانی، جعفر، الحج في الشريعة الإسلامية الغراء، قم: مؤسسه امام صادق علیه السلام، ۱۴۲۴ق.
۱۵. سیفی مازندرانی، علی اکبر، دلیل تحریر الوسيلة (کتاب الخمس)، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۴۱۷ق.
۱۶. صدر، شهید صدر، محمد باقر، بحوث في علم الأصول، قم: مؤسسه دائرة المعارف فقه اسلامی بر مذهب اهل بیت علیهم السلام، ۳، ۱۴۱۷ق.
۱۷. _____، قاعدة لا ضرر ولا ضرار، قم: انتشارات دارالصادقین علیهم السلام، ۱۴۲۰ق.
۱۸. _____، همراه با تحول اجتهاد، ترجمه اکبر نبوت، تهران: انتشارات روزبه، ۱۳۵۹ش.
۱۹. سنقر، محمد، المعجم الأصولي، قم: انتشارات طیار، ۲، ۱۴۲۸ق.
۲۰. طباطبایی حکیم، محسن، حقائق الأصول، قم: انتشارات کتاب فروشی بصیرتی، ۲، ۱۴۰۸ق.
۲۱. طباطبایی حکیم، محمد سعید، المحکم في أصول الفقه، قم: مؤسسه المنار، ۱۴۱۴ق.
۲۲. طوسی، محمد بن حسن، تهذيب الأحكام في شرح المقنعة، تهران: انتشارات اسلامی، ۴، ۱۴۰۷ق.

مناجبات
پژوهش های فقهی

تحلیل و بررسی کارکردهای مناسبت حکم و موضوع

۲۳. عثمان، محمود حامد، القاموس المبین في اصطلاحات الأصوليين، رياض: دار الزاحم، ۱۴۲۳ق.
۲۴. عراقی، ضياء الدين، شرح تبصرة المتعلمين، قم: دفتر انتشارات اسلامي، چ ۱، ۱۴۱۴ق.
۲۵. _____، نهاية الأفكار، قم: دفتر انتشارات اسلامي، چ ۴، ۱۴۱۷ق.
۲۶. كاظمی، جواد بن سعد، مسالك الأفهام إلى آيات الأحكام، تهران: انتشارات مرتضوی، ۱۳۸۹ق.
۲۷. كلینی، محمد بن یعقوب، الكافي، تهران: انتشارات اسلاميه، ۱۴۰۷ق.
۲۸. محقق داماد، محمد، المحاضرات (مباحث أصول الفقه)، اصفهان: انتشارات مبارك، ۱۳۸۲ش.
۲۹. _____، كتاب الصلاة، قم: دفتر انتشارات اسلامي، چ ۲، ۱۴۱۶ق.
۳۰. جمعی از محققان، فرهنگ نامه اصول فقه، قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامي، ۱۳۸۹ش.
۳۱. مكارم شیرازی، ناصر، أنوار الأصول، قم: انتشارات مدرسه امام علي بن ابی طالب (ع)، چ ۲، ۱۴۲۸ق.
۳۲. _____، أنوار الفقاهة (كتاب النكاح)، قم: انتشارات مدرسه امام علي بن ابی طالب (ع)، ۱۴۲۵ق.
۳۳. ملكی اصفهانی، مجتبی، فرهنگ اصطلاحات اصول، قم: انتشارات عالمه، ۱۳۷۹ش.
۳۴. موسوی عاملی، محمد بن علی، مدارك الأحكام في شرح شرائع الإسلام، بيروت: مؤسسة آل البيت (ع) لإحياء التراث، ۱۴۱۱ق.
۳۵. موسوی قزوینی، علی، ینایع الأحكام في معرفة الحلال والحرام، قم: دفتر انتشارات اسلامي، ۱۴۲۴ق.
۳۶. موسوی خمینی، روح الله، جواهر الأصول، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۷۶ش.
۳۷. _____، الرسائل، قم: مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، ۱۴۱۰ق.
۳۸. _____، كتاب البيع، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، [بی تا].
۳۹. _____، كتاب الطهارة، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۴۲۱ق.
۴۰. نایینی، محمدحسین، فوائد الأصول، قم: دفتر انتشارات اسلامي، ۱۳۷۶ش.
۴۱. _____، منية الطالب في حاشية المكاسب، تهران: كتاب فروشی محمدیه، افسست از نسخه ۱۳۵۸ق.
۴۲. نجفی، محمد حسن، جواهر الكلام في شرح شرائع الإسلام، بيروت: دار إحياء التراث العربي، چ ۷، ۱۴۰۴ق.
۴۳. نوری، حسین، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، قم: مؤسسه آل البيت (ع) لإحياء التراث، ۱۴۰۸ق.
۴۴. یاسری حسینی، محمد، الدليل الفقهي (تطبيقات فقهية لمصطلحات علم الأصول)، دمشق: مركز ابن إدريس الحلبي للدراسات الفقهية، ۲۰۰۷م.
۴۵. _____، معجم المصطلحات الأصولية، بيروت: مؤسسة العارف للمطبوعات، ۱۴۱۵ق.